

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم آخوند راجع به کیفیت تعلق جعل مطلبی را نقل کرده‌اند که عنوان آن **حکمة عرشية** است که حکایت از تعلق جعل بسیط به نفس وجود است، نه به ماهیات زیرا ماهیات قابل تعلق به جعل نیستند.

اشکال و إن قلتی که نسبت به کلام ایشان مطرح شد این بود که چرا شما اتصاف را در اینجا فراموش کردید و اتصاف را از نظر دور نگه داشتید؟ در اتصاف کمی مسئله به جعل بسیط موجود است و ما در اتصاف احتیاج به جعل مرکب و هلیت مرکبه نداریم. همین که خود آن ماهیت متعلق برای جعل واقع می‌شود انتزاع وجود از او می‌شود و احتیاج به شیء دیگر و نیاز به مسئله دیگری نیست تا اینکه مسئله **ثبوت شیء لشیء فرغ ثبوت المثبت له** باشد و اقتضاء **تقدم الشیء علی نفسه** باشد و امثال ذلک.

بلکه در اینجا خود اتصاف عبارت از تحقق وصف وجود در خارج برای ماهیت است **بلا دخالة شیء**

آخر این اشکالی که نسبت به کلام مرحوم آخوند شد. جوابی از این مسئله می دهند.

جواب اول اینکه اصلاً خود اتصاف یک معنای اعتباری است؛ اتصاف ماهیت معنای اعتباری است. حالا اتصاف به هر یک از دو معنا چه اتصاف به ماهیت بالوجود بگیریم یا صیورت ماهیت موجوده بگیریم فرقی نمی کند در هر دو که آن جنبه و صفیت پس از تعلق جعل باشد این مسئله موجب اعتباریت است و خود ماهیت، این مسئله را به یک مسئله اعتباری تبدیل می کند و از آن جهت تکوینی و حیثیت تکوینی خودش بیرون می آورد لذا جعل هم که به مسئله واقع و حقیقت و تکوین برمی گردد، نه به جهت آن حیثیت اعتباریه. بله، پس از تعلق جعل و پس از اینکه شیء در خارج محسوس و ملموس بود، آن موقع می توانیم مسائل عدیده‌ای را انتزاع کنیم؛ ذاتیات را انتزاع کنیم، اتصاف ماهیت بالوجود را انتزاع کنیم، صیورت را و هرچه که می خواهید انتزاع کنید این برای پس از مرتبه تعلق جعل است، نه به عبارت دیگر قبل از آن.

مطلب و اشکال دیگر اینکه در مسئله اتصاف

شیء به شیء اگرچه فرع بر ثبوت وصف نیست ولی
فرع بر ثبوت موصوف که هست. وقتی که موصوفی
میخواهد متصف به یک وصفی بشود طبعاً باید آن
موصوف تحقق خارجی داشته باشد. حالا اگر قرار
باشد بر اینکه ماهیت متعلق برای جعل باشد،
معنایش این است که قبل از تعلق جعل که آن جعل
اتصاف الماهیه بالوجود بر رأی شما هست، قبل از
آن ماهیت باید خودش ماهیت موجوده باشد زیرا
شما خودتان میفرمایید بر اینکه در جعل، ماهیت
متصف به وجود می شود و آن اتصاف و آن مورد،
مورد برای جعل است پس باید موصوفی باشد
تا اینکه یک وصفی بر آن عارض بشود. تا کتاب
نباشد نمی توانید رنگ را بر جلد کتاب عارض کنید
و تا این فرش نباشد و این مواد فرش وجود نداشته
باشد نمی توانید رنگ و لون را عارض بر فرش کنید
و این فرش متصف به این شیء بشود. در هر اتصافی
لازمه اتصاف عبارت از تحقق قبلی و تحقق تقدمی
این موصوف بر وصف است.

بنابراین کاری که در اینجا جاعل می کند همان

کاری است که ما داریم می‌کنیم؛ یک موضوعی را پیدا می‌کنیم بعد یک وصفی بر آن بار می‌کنیم. کتابی در اینجا هست حالا ما این کتاب را می‌بندیم یا این کتاب را باز می‌کنیم یا جای کتاب را عوض می‌کنیم اما یک کتابی باید باشد تا اینکه حالا هر کاری دلمان می‌خواهد بکنیم. کتابی که نیست را نمی‌توانیم جایش را عوض کنیم. پس کاری که در اینجا فاعل کرده هنری نکرده نه اینکه آمده شیء را در خارج تحقق بدهد بلکه آمده شیء محقق را متصف به وصفی کرده است و اینکه مشخص است که اگر قرار باشد وجود بخواهد این کار را کرده باشد یعنی ماهیت را متصف به وجود کرده باشد همان اشکالات **تقدم الشیء علی نفسه** و امثال ذلک لازم می‌آید. البته مرحوم آخوند در اینجا یک چیزی می‌فرمایند که عرض شد اگر ما آن مسئله اتصاف ماهیت به وجود را یک معنای انتزاعی بدانیم که آن معنای انتزاعی بعد از تعلق جعل به وجود باشد، آن اشکالی ندارد و ابا و تحاشی از قبول این مطلب نیست نه اینکه واقعاً آن جعل به وجود تعلق نمی‌گیرد و آن به ماهیت تعلق می‌گیرد.

ایشان کلامی را در اینجا از مرحوم محقق طوسی نقل می‌کنند که کلامش خالی از لطف نیست. ایشان می‌فرمایند که مرحوم محقق طوسی اشاره به این مطلب دارند و می‌فرمایند که در مسئله جعل وقتی که ما نگاه به اصل و حقیقت مطلب کنیم وجود متقدم بر ماهیت است و در این مسئله شکی نیست زیرا حقیقت وجود آن حقیقت وجود است که اراده و مشیت به او تعلق گرفته و بعد از تعلق اراده به آن وجود و تحقق خارجی آن وجود آن وقت ما می‌گوییم که این ماهیت به اصطلاح موجود است و این وجود در خارج وجود خارجی دارد یعنی بعد از اینکه وجود متعلق برای جعل شد آن وقت در اینجا این وجود را در خارج مشاهده می‌کنیم و این وجود محسوس ما هست پس در مقام ارتباط با وقایع و حقایق خارجی، وجود بر ماهیت مقدم است به خاطر اینکه آن وجود است که آمده شکل گرفته ولی در مقام خارج می‌بینیم که آن ماهیت از نظر اعتبار مقدم بر وجود است یعنی وقتی که ماهیت را می‌گوییم:

الماهية موجودة این وجود ماهیت به این معنا است

که ماهیت سبب شده است برای اینکه الآن این وجود خارجی در خارج متصف بشود و وصف به ذاتیات و غیر ذاتیات و عوارض و اینها را به خود بگیرد. اگر این ماهیت در خارج این حدود و شکل وجود را به وجود نمی آورد ما نمی توانستیم آن موقع ذاتیات را از این موجود انتزاع کنیم. پس اینکه الآن داریم این حیوانیت را از این وجود انتزاع می کنیم و انسانیت، انواع، عوارض، ذاتیات، زوجیت و فردیت را انتزاع می کنیم تمام اینها به خاطر این است که ماهیت در این قضیه نقش دارد و در این قضیه دخالت دارد پس این دخالت ماهیت اقتضاء می کند که ماهیت در خارج در مقام انتزاع مقدم باشد کأنّ اینکه وجود خودش را زیر این ماهیت پنهان و مخفی کرده و آن آثار ماهیت است که داریم در خارج از او خبر می دهیم که این در تحت چه نوع و چه صنفی است و این زید در تحت زید حیوان یا انسان یا خصوصیات دیگر است. لذا اینکه بعضی ها آمده اند و بر مرحوم محقق طوسی اشکال کردند و فرمودند که ایشان جعل را به ماهیت گرفته و ماهیت را متقدم رتبی بر وجود گرفته است، بر این مسئله اشکال وارد نیست. زیرا ایشان دارند در

مقام حقیقت و واقع و در مقام ظهور و انتزاع ظاهری صحبت می‌کنند. در مقام واقع، اصل و اصالت با وجود است که آن تغییر پیدا کرده و به شکلی درآمده که [ظاهر] است و در مقام ظاهر صورت ظاهر است که موجب اتصاف موجود به این اشیاء خارج است لذا این مقدم است این مسئله باعث شده است که دیگران نسبت به ایشان این مطلب را داشته باشند و الا ایشان هم همان مطلب ما را می‌فرمایند.

فَإِنْ قُلْتَ لِمَ لَا يَكُونُ الْأَثَرُ الْأَوَّلُ لِلْجَاعِلِ اتصاف الماهية بالوجود.^۱

اگر کسی دربارهٔ مطلب ما این‌طور ایراد وارد کند که اثر اولِ جاعل آن افاضه و اضافهٔ اشراقیه و همان چیزی که مراد برای مرید است آن چیزی که مراد مرید در اعمال خارجی است که اسمش را اثر اول می‌گذاریم چرا اثر اول اتصاف ماهیت به وجود نباشد؟! خود ماهیت به وجود متصف بشود یعنی جاعل به صورت علمی خودش ماهیتی در علم عنائی در نظر دارد و صورتی از صورت اشیاء در ذهن دارد، آن صورتی را که در ذهن دارد آن صورت را به شکل

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۱۴.

دیگری درآورد. اسم آن شکل دیگر را وجود می‌گذاریم آن صورتی که در خیال است شما صورت یک مرغ یا خروس را در ذهن دارید این صورتی که در ذهن دارید در نفس و ذهن هست یک وقت شما آن صورت را روی یک تخته سفیدی که در اینجا هست می‌کشید از همین قلم‌ها برمی‌دارید و روی آن صورت خروس را می‌کشید و به افراد می‌گویید که نگاه کنید این همان چیزی است که در ذهن من هست. تمام پرهایش را هم به نحوی می‌کشید که هیچ‌گونه با آنچه را که صورت ذهنی شما هست [فرق ندارد]. بعضی از نقاش‌ها خیلی دقیق هستند! خیلی عجیب دقیق هستند واقعاً انسان چه می‌کند! خدا چه ذوق‌هایی به بعضی‌ها می‌دهد! بعضی‌ها صورت می‌کشند و انسان تصور می‌کند انگار مجسمه است! یعنی همان چیزهای سه بعدی که می‌گویند که الآن درآمده و عکس‌هایی که وقتی انسان نگاه می‌کند آن حالت زنده بودن خارجی است این را نقاش‌های سابق این طوری درمی‌آوردند. تابلو است اما انسان خیال می‌کند مجسمه است در آن چه نوع رنگ‌آمیزی و سایه‌پردازی‌هایی می‌شود که یک

همچنین حالتی دارد. این را شما می کشید و می گوید که این همان است این یک قسم.

قسم دوم اینکه بلند می شوید می آید با آن اصلاً یک پارچه می سازید پارچه ای که خط و خطوط و نخ ها را برمی دارید سرهم می کنید، از این پارچه هایی که نقش دارد، قشنگ برمی دارید عیناً آن را به صورت پارچه درمی آورید و می گوید که این همان صورتی است که در ذهن هست این دوتا قسم شد.

قسم سوم اینکه می آید و مجسمه اش را [می سازید] مدام بالاتر می روید اول آن شکل روی تخته بود این یک قسم ضعیف بود بعد قوی تر شد روی پارچه این صورت نقش بست و بعد قوی تر شد آمدید مجسمه اش را ساختید روح ندارد ولی مجسمه است یک مجسمه می سازید رنگ آمیزی هم می کنید پر و همه چیز هم برایش می گذارید و می گوید که این همان صورتی است که من در ذهن دارم این را دیدید [مثل این است که] آن صورتی که در ذهن من هست را دیده اید هیچ تفاوت نمی کند. این یک شکل است و شکل قوی ترش این است که

به آن روح هم می‌دهیم هان! پس ببینید همان صورت
ذهنی در چند مرتبه ظهور پیدا کرد. اینکه الآن دارم
خدمتان عرض می‌کنم به خاطر این است که مسئله
برای افرادی که قائل به اصالت ماهیت هستند روشن
بشود و اتصاف ماهیت به وجود به این کیفیت و
مثال، مثال مقربی باشد و به این کیفیت روشن
می‌شود. آنها می‌گویند که یک صورتی از اشیاء در
علم عنائی حق بوده است؛ صورت من، شما، اینها،
زمین، آسمان، درخت و دریا همه اینها ملائکه و انبیاء
این صورت در علم عنائی حق بوده ولی هنوز
صورت خارجی پیدا نکرده فقط حالا خدا چه بوده
و ذخیره داشته انباری آنجا بوده نمی‌دانم چه چیزی
بوده لوح محفوظ می‌گویند از همین چیزها حتماً یک
جا ذخیره و انبار بوده که همه صورت‌ها را گذاشته
است!!

اشکال مختلف بروز و ظهور

خدا این صورت ذهنیه و نفسیه خود را آمد به
اشکال مختلفی بروز و ظهور می‌دهد؛ یک قسم آن
صورت مثال اعلیٰ است و یک قسم آن صورت مثال
اسفل است و یک قسم آن صورت عالم شهادت و

خارج است. همهٔ اینها صور مختلفی هستند که این صور در مراتب مختلف تحقق پیدا می‌کنند. مثال اعلیٰ همان عالم ملکوت است که جنبهٔ تجردش بسیار قوی است و جنبهٔ صوری آن کم است ولیکن حدود و تشخیص در آنجا موجود است. به مثال اسفل که می‌رسیم عالم برزخ است که آن جسم ندارد ولی شکل و خصوصیات را دارد؛ قد و قامت و شکل و همهٔ اینها هست ولیکن جسم و ثقل ندارد و خورد و خوراکش به این کیفیتی که در این دنیا هست نیست. همین که در خواب می‌بینید همین که می‌بینید مثال اسفل است. این یک قسم است. یک قسم هم می‌آید همین که در خارج در مشاهده ما هست خدا دارد این را نقش می‌بندد. تمام اینها بروزات مختلف یک صورت است یک صورت به انحاء مختلف بروز پیدا می‌کند. حالا اینها می‌گویند که چه اشکال دارد آقا جان که این ماهیت به یکی از این اشکال متصف به وجود بشود؟ شما الآن چطور چهار مرغ تصور کردید که یک نقاش می‌آید و صورت ذهنی خود را به یکی از این چند شکل درمی‌آورد، خدا هم می‌آید

آن صورت ذهنی خود را نسبت به اشیاء به یکی از این چند چیز درمی آورد یعنی آن صورت که عبارت از ماهیت است حالت او را از جنبهٔ عنائی بودن خارج می کند و از آن جنبهٔ اندماج و مجمل بودن به مقام بسط و شرح درمی آورد، اسم این را اتصاف ماهیت بالوجود می گذاریم. ایراد و اشکال ندارد که یک هم چنین مسئله ای باشد. وقتی که آن حالت تغییر پیدا کرد در کتاب المنجد و لسان العرب و تاج العروس می گردیم - تاج العروس چیست؟! این هم اسم است که می گذارند؟! کتاب ها اسم های عجیب دارند! تاج العروس! مثل اینکه از عروس خیلی خوششان می آمد! - این کتاب ها را برمی داریم می گردیم یک لغت پیدا می کنیم این وجود را پیدا می کنیم و می گوئیم که حالا برای این تغییر این اسم را بگذاریم این اسم را هم نمی گذاشتیم یک اسم دیگر پیدا می کردیم مثل «ثبوت» فرقی نمی کرد. ثبوت هم نمی شد «کون» می گذاشتیم باز فرقی نمی کرد. «کون» هم نمی شد «تقرر» می گذاشتیم باز فرقی نمی کرد. بالأخره یک اسمی که از این دگرگونی و تغییر و تبدل حکایت بکند ما این را انتخاب می کنیم و می گوئیم

که این طور است. این چه اشکال دارد این طور باشد؟

جوابی که ایشان می دهند این است که

كَمَا هُوَ الْمَشْهُورُ عَنِ الْمَشَاءِينَ بِالْمَعْنَى الَّتِي حُقِّقَ أَعْنَى مُتَعَلِّقِ الْهَيْئَةِ التَّرَكِيبِيَّةِ.^۱

همان طوری که مشهور از مشائین این طور است که ماهیت متصف به وجود است با آن معنایی که قبلاً گذشت که آنها معنای صیوروت گرفتند یعنی متعلق آن هیئت ترکیبیه و آن کیفیت ترکیبیه یا هلیت ترکیبیه^۲ فرقی نمی کند. هلیت بهتر است نه اینکه هیئت غلط باشد. یعنی وقتی که ماهیت را یک امر ثابتی می دانیم بعد آن امر ثابت را متصف به امر دیگری می کنیم چطور اینکه وقتی موضوعی ثابت است ما برای آن لون به هلیت ترکیبیه ثابت می کنیم. زیدی هست قیام و کتابت را برای او ثابت می کنیم این هم در اینجا همین طور است ماهیتی وجود دارد این ماهیتها همه در علم عنائی حق تلنبار شده و باد کرده است آن وقت خدا یکی یکی ماهیات را بیرون می کشد و این به واسطه افاضه و اضافه اشراقیه، وجودی را بر

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲. همان، تعلیقه:

«و فی بعض النسخ الهلیة التרכیبیة.»

آن حمل می‌کند. بنابراین این ماهیت باید قبلاً
خودش تقرری داشته باشد. ایشان می‌فرمایند که این
معنا از دو جهت محل ایراد است.

قُلْتُ: هذا فاسدٌ مِنْ وَجْهَيْنِ الْأَوَّلُ أَنَّ أَثَرَ الْفَاعِلِ الْمَوْجُودِ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَمْرًا مَوْجُودًا
وَ الْإِتِّصَافُ بِأَيِّ مَعْنَى أَخَذَ فَهَوَّ أَمْرًا عِتْبَارِيًّا لَا يَصْلُحُ كَوْنَهُ أَثَرًا لِلْجَاعِلِ.

شکی نیست که اثر فاعلی که موجود است باید
او امر موجود باشد. این موجود به اثر بر نمی‌گردد به
فاعل بر می‌گردد وقتی که شما فاعل را فاعل موجود
می‌دانید اثر آن فاعل هم باید موجود باشد. نمی‌شود
خود فاعل یک امر موجود باشد اما آن جنبه فاعلیتش
و کاری که انجام می‌شود آن یک امر اعتباری باشد.
اگر فاعل موجود است پس باید کارش هم کار
موجود باشد، نمی‌شود کارش کار تخیلی و توهمی
و اعتباری باشد. پس اثر فاعلی که موجود است خود
آن اثر باید امر موجود باشد و اتصاف به هر معنایی
که می‌خواهید تصور کنید چه اتصاف ماهیت به
وجود و چه **صيرورة الوجود ذا ماهية** که همان
معنای صیرورت است هر چه بخواهد باشد این یک
امر اعتباری است چون اولی که خود ماهیت اعتباری
است. در دومی هم آن حیثیت، حیثیت انتزاعی است
که معنای مصدری دارد پس کدامیک از آنها می‌تواند

اثر برای فاعل باشد در حالی که فاعل **أمرٌ موجوداً** و
موجداً؛ هم خودش موجود است و هم خودش
موجد است

وَ التَّائِي أَنْ اتَّصَفَ شَيْءٌ بِصِفَةٍ وَإِنْ لَمْ يَتَفَرَّعْ عَلَى ثُبُوتِ تِلْكَ الصِّفَةِ لَكِنْ يَتَفَرَّعُ
عَلَى ثُبُوتِ الْمُوصُوفِ فَتَثْبُوتُ الْمَاهِيَةِ قَبْلَ اتِّصَافِهِ بِالْوُجُودِ.

اشکال دوم؛ اتصاف یک شیئی به یک صفت،
اتصاف ماهیت به وجود، اگرچه متفرع بر ثبوت این
صفت نیست ولی متفرع بر ثبوت خودش که هست!
اتصاف کتاب به بیاضیت متفرع بر ثبوت بیاض
نیست ولی متفرع بر خودش که هست یعنی خودش
باید باشد والاّ سری که وجود ندارد را که
نمی تراشند! ولی خود موصوف باید ثبوت خارجی
داشته باشد. اگر شما بگویید که این ماهیت قبل از
اتصاف به وجود ثبوت دارد حالا می خواهید هر
اسمی بر آن بگذارید. اگر از اسم وجود فرار می کنید
ثبوت بگذارید همان گیر در ثبوت هم می آید. [اسم
آن را] تقرر هم بگذارید باز همان گیر می آید. حالا با
اسم عوض کردن خیال می کنند که حقیقت هم تغییر
پیدا می کند!

فَتَثْبُوتُ الْمَاهِيَةِ قَبْلَ اتِّصَافِهِ بِالْوُجُودِ إِذَا بِنَفْسِ ذَلِكَ الْوُجُودِ فَيَلْزِمُ تَقَدُّمَ الشَّيْءِ عَلَى نَفْسِهِ
وَ تَحْصِيلُ الْحَاصِلِ أَوْ بَعْضِهِ.

یا به خود همین وجود است که لازمه اش **تقدّم**

الشیء علی نفسیه و تحصیل حاصل است. وقتی که این ماهیت موجود است کجا موجود است؟ در علم عنائی حق موجود است؟ پس هست! حالا همانی که خدا هست همان را فرض کنید در خارج هم به وجود می آورد.

اگر شما بگویید که مقصود از وجود ماهیت وجود در علم عنائی حق است که در آنجا دیگر جعلی به آن تعلق نگرفته است و اگر بگویید که این ماهیتی که خدا در خارج موجود کرده و داریم الآن می بینیم این وجودش از اول بود یعنی همین وجود از اول بود، پس لازمه اش این است که قبل از تعلق وجود به ماهیت، وجود به ماهیت تعلق گرفته بود و اینکه تقدم شیء بر نفسش است و همین طور تحصیل حاصل است. یا اینکه ماهیت به غیر این وجود یک وجود دیگری داشته که خدا آن وجود را رها کرده و آمده یک وجود دیگری به آن داده و در دنیا نقل کلام در آن وجود می کنیم آن از کجا آمد؟ از خانه خاله اش آمده یا اینکه آن را هم این خدای بیچاره و مظلوم ما آورد؟! بین چه بر سر این خدا می آورند!

فَنَقُلُ الْكَلَامَ إِلَى الْوَجُودِ السَّابِقِ وَ الْإِتصَافِ بِهِ فَيَتَسَلَّلُ. نَعَمْ لَوْ قِيلَ إِنَّ الْأَثَرَ الصَّادِرَ
عَنِ الْجَاعِلِ أَوْلَى وَ بِالذَّاتِ أَمْرٌ مُجْمَلٌ يُحَلُّهُ الْعَقْلُ إِلَى مَا هِيَ وَ وَجُودٍ أَعْنَى مَفَادِ الْهَيْئَةِ
الَّتَرْكِيبِيَّةِ كَانَ لَهُ وَجْهٌ^۱.

[نقل کلام می کنیم بر] وجود سابق و اتصاف به
آن وجود [تسلسل پیش می آید] همین معنا در آنجا
هست که او از کجا آمد و به چه کیفیتی آمد! اگر گفته
بشود که اثری که صادر از جاعل است آن اولاً و
بالذات یک امر مجملی است که - **يُحَلُّ** باشد بهتر
است - عقل آن امر مجمل را به ماهیت وجود تحلیل
می کند که همان معنای صیورت است. مفاد هیئت
ترکیبه یا هلیت ترکیبه، این اشکال ندارد که این طور
بگوییم که یک حالتی را برای وجود پیش می آورد که
ما در آن پیش آوردن آن حالت نمی فهمیم که خدا با
این وجود چه کرده و چه قسم این وجود بسیط را
مقید کرد، شکل داد، در قالب آورد و در خارج
مشخص کرده است! آن کیفیت را نمی فهمیم ولی
آنچه را که می فهمیم همین است که جلوی چشم ما
هست. حالا که آمده این کار را کرده ما می بینیم که
یک آقای یا یک خانمی یا یک بچه ای در اینجا
درست شده است! چه گذشته که این بچه درست

۱. همان، ص ۴۱۴ و ۴۱۵.

شده را نمی‌دانیم و امر مجمل است! مجمل است یا
مبین است؟! مجمل است. برای بعضی‌ها مجمل
است!! این را نمی‌دانیم چه قضیه‌ای در اینجا انجام
شد ولی حالا که فعلاً در خارج می‌بینیم، می‌بینیم که
اینکه نمی‌شود خودش دربیاید؛ یعنی زمین
همین‌طوری دهان باز کند مثل ناقه صالح، از کوه
بیرون بیاید!! باید یک بابایی و یک ننه‌ای باشد
تا اینکه این بیاید، حالا عقل می‌آید این را تحلیل
می‌کند. قبل از اینکه این به وجود بیاید این تحلیل
وجود نداشت. حالا عقل می‌آید می‌گوید که باید
یک پدری و یک مادری و شرایط آماده‌ای باشد
تا اینکه بتواند زیدی در اینجا متولد بشود. قضیه این
جناب ماهیت و وجود هم همین است. اینکه وجود
به چه کیفیتی دارای شکل شد این کیفیت را نمی‌دانیم
و نباید هم بدانیم!! بالأخره ما که در مجرای فیض
نیستیم. بله، اگر یک وقتی مظهریت این جریان
مشیت قرار بگیریم و در آن واسطه در افاضه ملکوت
و جبروت در سلسله علل قرار بگیریم آن وقت با آن
نفس قدسی کیفیت آن اشاره علمیه و اراده نفسیه
تکوینیه امام را بر پرده که شیر را به صورت ظاهر

درمی آورد آن موقع برای انسان روشن می شود که چگونه از شیئی که نیست شیئی هست در خارج می آید. شیئی که نیست یعنی وزن، شکل، قد، خصوصیات و آثار اینها هیچ کدام که نبودند و وجود نداشتند. فقط آنچه که بود یک نقشی بر دیوار بود و این اراده امام چه می کند، آنچه که ما در خارج می بینیم یک شیری می بینیم که سیصد کیلو چهار صد کیلو وزنش است و دارد به این طرف و آن طرف چشم غره می رود ما در خارج یک هم چنین مسئله ای می بینیم اما آنچه که اراده امام چه کرده و چه نحوه کار انجام داده را نمی دانیم. آن حضرت عیسی علیه السلام که می آید ﴿وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيِّئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ آلَ آكَامَهُ وَأَلَّابَ رَصَّ بِإِذْنِي﴾^۱ این به چه نحوه ای

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۱۸۷:

«و در آن زمانی که تو از گِل مثل صورت پرنده ای می ساختی به اذن من، و پس از آن در او می دمیدی و بدین جهت آن گِل دمیده شده به اذن من به صورت پرنده ای به پرواز در می آمد! و کور مادرزادی که چشم های او به کلی محو بود و کسی را که به مرض پیس مبتلا بود، به اذن من شفا می دادی!»

برمی گرداند را نمی دانیم و آنچه که در خارج می بینیم این است که یک پرنده‌ای شد و پرید همین! بیش از این نمی فهمیم. می بینیم چیزی در خارج تحقق پیدا کرد بالاجمال می فهمیم! اما اگر حضرت عیسی از ما بپرسد که من چه کار کردم این طور شد؟ همین طور به او نگاه می کنیم و می گوئیم که معجزه است. می گوید که بله می دانم معجزه است ولی معجزه چیست؟ بالأخره حقیقت این چیست؟ جنس این در الآن از چوب است و می شود همین در را تغییر داد و جنسش را آهن کرد و همین را تغییر داد جنسش را پلاستیک کرد همه این سه تا جلوی هوا را می گیرد و می تواند حفظ برای غرفه باشد ولی هر کدام از اینها یک سنخ است. این کاری که الآن این کرده معجزه یا خارق عادت است [خارق عادت هم] همان معجزه است حالا نسبت به پیغمبران معجزه می گویند ولی نسبت به این بیچاره اولیاء خدا خارق عادت می گویند و [می گویند که] نه معجزه نمی شود خارق عادت می شود خوب این همان است فرقی نمی کند! چه تفاوتی دارد!؟

قضیه‌ای که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

نمی دانم در کجا نقل کردند که اشخاصی داشتند به
 طرف نجف می رفتند که یک کبوتری آنجا افتاده بود
 شخص گفت که نگاه کن چه می بینی؟ نگاه کرد
 گفت که یک کبوتر مرده و متلاشی شده می بینم.
 گفت که آن را بردار بیاور. کبوتر را برداشت آورد
 گفت که حالا چه می خواهی؟ گفت که اگر راست
 می گویی این را زنده کن. آمد یک نگاه کرد و دست
 به آسمان دعا کرد کبوتر پر زد و پرواز کرد و رفت!
 یا مثل کاری که مرحوم قاضی کردند. معجزه همین
 است همان کاری که حضرت عیسی کرد همان را هم
 این دارد می کند منتها به آن کرامت می گویند. خیلی
 خب باشد ما از این نظر استیحاشی نداریم شما
 نرسید! ما آمدیم نوشتیم یک عده در آمدند گفتند که
 اینها وهابیون شیعه هستند و اینها آمده اند اولیاء خدا
 را به جای امام گذاشته اند!! **حَفْظَتَ شَيْئاً وَ غَابَ**
عَنكَ الْأَشْيَاءُ!

ما این عمل را در خارج می بینیم که این کار انجام
 شده اما اینکه این ولیّ خدا چه کرده آن را هم
 می توانیم بفهمیم؟! نمی توانیم! امام رضا علیه السّلام
 که اشاره به این شیر کرده و - کل رنگی که به پرده

بود کلش شاید ده گرم نبود که رنگ آمیزی شده - این ده گرم یک دفعه تبدیل به سیصد کیلو می شود، ده گرم که سیصد کیلو نمی شود! این امام علیه السلام چه کرده و چه نیتی کرده و در دلش چه اراده کرده چه امری را به وجود آورده است؟ **هذا مُجْمَلٌ!** لذا ایشان در اینجا می فرمایند که این مجمل است. مسئله ای که چطور این قضیه صورت خارجی به خود بگیرد **مُجْمَلٌ!** بله، وقتی که در خارج صورت بگیرد می گوئیم که پس حالا **أَسَدٌ، هذا نَمْرٌ، هذا فیلٌ، هذه نملةٌ، هذه حيةٌ** اینها را بعداً انتزاع می کنیم و این انتزاع اشکال ندارد که ما بگوئیم که این یک امر مجملی است در اینجا قرار گرفته و وقتی که آن امر مجمل در خارج محسوس شد آن وقت ما این را به ماهیات یا وجود تحلیلش می کنیم و می گوئیم که این ماهیتی دارد و وجود هم دارد حالا چه بر سرش آمده است.

أعنى مفاد الهيئة^١ التركيبية كان له وجهٌ لكن بعد التحليل نحكم بأن الأثر بالذات هو الوجود دون الماهية لعدم تعلقها من حيث هي بـ شيء خارج عنها.^٢

١ . الحكمة المتعالية، ج ١، ص ٤١٥، تعليقه:

«و فى بعض النسخ الهلية التركيبية.»

٢ . همان.

بعد از تحلیل می‌گوییم که اثر بالذات آنچه که اراده‌ی امام روی آن رفته آن وجود است زیرا ماهیت نمی‌تواند به شیئی خارج از ذاتش تعلق بگیرد ماهیت در ذات خودش همان حدود و رسوم است و چیز دیگری ندارد.

فَقَدْ انْكَشَفَ أَنَّ الصَّوَادِرَ بِالذَّاتِ هِيَ الوجوداتِ لَا غَيْرَ ثُمَّ الْعَقْلُ يَجِدُ لِكُلِّ مِنْهَا نُعُوتًا ذَاتِيَّةً كَلِيَّةً مَأْخُودَةً عَنِ نَفْسِ تِلْكَ الوجوداتِ مَحْمُولَةٌ عَلَيْهَا مِنْ دُونِ مُمْلِحَةِ أَشْيَاءٍ خَارِجَةٍ عَنْهَا وَ عَنِ مَرْتَبَةِ قَوَامِهَا وَ تِلْكَ النُّعُوتُ هِيَ الْمُسَمَّاةُ بِالذَّاتِيَّاتِ ثُمَّ يُضَيَّفُهَا إِلَى الوجودِ وَ يَصِفُهَا بِالْمَوْجُودِيَّةِ الْمَصْدَرِيَّةِ.

از این مطلب عرشی ما این‌طور برای شما روشن شد که آنچه را که ذاتاً از وجود حق صادر می‌شود آن عبارت از وجودات است. وقتی که حالا جعل به او تعلق گرفت و وقتی صورت خارجی به خود گرفت حالا عقل می‌گوید که این حیوان است، آن ناطق است، این مرکب است، این مفرد است، این زوجیت است و آن تعجب دارد این ذاتیات را بعد از این انتزاع می‌کنیم و از آن ذاتیات، ماهیات کلیه و طبیعیه درمی‌آوریم و عوارض بیرون می‌کشیم و لوازمی را انتزاع می‌کنیم، **يَجِدُ لِكُلِّ مِنْهَا** اوصاف ذاتیه و کلیه‌ای را که از همین وجودات خارجی اخذ می‌شود و بر این وجودات حمل می‌شود بدون اینکه ملاحظه‌ی یک اشیائی بکنیم که خارج از این وجودات

باشد و از مرتبه قوام از وجودات باشد ما از خود اینها این اشیاء را انتزاع می‌کنیم. اسم این نعوت را ذاتیات و حدود و رسوم این وجودات خارجی می‌گذاریم و بعد اینها را اضافه به وجود می‌کنیم و می‌گوییم که پس اینها موجود هستند درحالی که اینها موجود نیستند و وجود اینها به وجود همان وجود بیچاره است! آن وجود بیچاره است که باعث شده است ما اینها را انتزاع کنیم. اگر این وجود نبود ناطقیت کجا بود؟ حیوانیت کجا بود؟ صورت کجا بود؟ لوازم ذاتی و اینها کجا بود؟ تمام اینها به واسطه این به موجودیت مصدریه برمی‌گردند.

لزوم وجود موضوع قبل از وجود وصف

وَ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَهُ الْمُحَقِّقُ الطُّوسِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي كِتَابِ مَصَارِعِ الْمَصَارِعِ وَ هُوَ أَنَّ وَجُودَ الْمَعْلُولَاتِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ مُتَقَدِّمٌ عَلَى مَا هِيَائِهَا وَ عِنْدَ الْعَقْلِ مُتَأَخِّرٌ عَنْهَا.

[این است معنای آنچه که محقق طوسی در کتاب

مصارع المصارع] فرمودند که وجود معلولات در

نفس الأمر متقدم بر ماهیات می‌شود. همان حرفی که

مرحوم آخوند می‌زنند. در تجزیه و تحلیل عقلی

متأخر است چون تا این وجود صورت خارجی پیدا

نکند که عقل این را به ماهیت وجود تحلیل نمی‌کند

گرچه برای اتصاف این همیشه اختصاص دارد به

اینکه وجود موضوع قبل از وجود وصف در خارج باشد ولی شما موضوع بدون وصف هم تا حالا در خارج دیده‌اید؟! آیا شما یک کتاب در خارج دیده‌اید که این کتاب نه مکعب، نه مستطیل، نه هرمی شکل، نه دوزنقه و نه مخروط باشد؟! در حالی که تمام اینها اوصافی است که بر کتاب بار می‌گردد. گرچه این کتاب باید باشد و موضوعیت داشته باشد تا اینکه شما یک وصفی را به عنوان لون به آن حمل بکنید ولی آیا شما تا به حال کتابی را بدون لون دیده‌اید که بعد نقاش بیاید یک نقشه و لون روی آن بکشد؟ این طور نبوده است. پس اگر کتاب در خارج باشد باید این کتاب ملازم با یک شکلی از اشکال باشد. بله، انسان برای تغییر لون آن کتاب بعد از تحقق آن موضوع می‌تواند اقدام کند و می‌تواند لون اخضر را تبدیل به لون دیگر بکند. وقتی که کتاب در خارج تحقق پیدا کرد آن موقع شما این را تبدیل به ماهیت وجود می‌کنید و می‌گویید که این ماهیتش و وجودش این است. پس وجود خارجی از نقطه نظر تحلیل عقلی متأخر است ولی وجود حقیقی متقدم است.

فَلَا يَرُدُّ عَلَيْهَا مَا أوردَهُ بَعْضُهُمْ مِنْ أَنَّ تَقَدَّمَ الصِّفَّةَ عَلَى الْمَوْصُوفِ غَيْرُ مَعْقُولٍ لِأَنَّكَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الْمُتَحَقِّقَ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ أَوْلَى وَ بِالذَّاتِ لَيْسَ إِلَّا الْوُجُودُ ثُمَّ الْعَقْلُ يَنْتَزِعُ مِنْهُ

اینکه گفتند که تقدم صفت بر موصوف غیر

معقول است. شما که ماهیت را متصف به وجود

می کنید پس در اینجا همین مسئله تقدم شیء بر علی

نفسه لازم می آید. آنچه که در نفس الأمر اراده جاعل

به آن تعلق گرفته است **لَيْسَ إِلَّا الْوَجُودُ**. بعد وقتی

که در خارج او را دیدیم آن وقت می گوئیم که **هذه**

ماهية و هذا وجودٌ. پس اتصاف ماهیت به وجود

گرچه در تحلیل عقلی متقدم است و لکن در

نفس الأمر متأخر است و در نفس الأمر اول وجود

بوده و اراده به وجود تعلق گرفته است. در حد نفسه

آن ماهیت را انتزاع می کند و بر ماهیت حمل می کند

موجودیت مصدریه‌ای را که از خود وجود اخذ

می شود یعنی می گوئیم: **المَاهِيَةُ الْمَوْجُودَةُ** این

موجوده‌ای که حمل بر ماهیت می کنید این وجود

حقیقی برای ماهیت است یا وجود اعتباری و انتزاعی

است؟ چون شما یک وجود را مشاهده کردید به

طفیل آن وجود به این ماهیت هم می گوئید: **المَاهِيَةُ**

المَوْجُودَةُ. پس این وجودی که بر ماهیت حمل

می کنید وجود مصدری است نه وجود واقعی چون

وجود واقعی برای ماهیت نیست، وجود واقعی برای

وجود است و برای خودش و تشخیص خودش است. اینکه الآن می گوید که ماهیت و شکل و رنگ موجود است این موجودیتی را که بر ماهیت حمل می کنید به خاطر وجودش است شما وجود را بردارید ماهیت پوچ می شود و هوا می رود و هیچ نمی ماند! ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْمُونَ أَنْ مَاءً﴾^۱.

فَمَا هُوَ صِفَةُ الْمَاهِيَةِ بِالْحَقِيقَةِ هِيَ الْمَوْجُودِيَّةُ الْمَصْدَرِيَّةُ وَ مَا يَتَّقَدَّمُ عَلَيْهَا بِالذَّاتِ هُوَ الْوَجُودُ الْحَقِيقِيُّ فَحَالُ الْوَجُودِ وَ الْمَاهِيَةِ عَلَى قَاعِدَتِنَا فِي التَّأَصُّلِ وَ الْإِعْتِبَارِيَّةِ بِعَكْسِ حَالِهِمَا عِنْدَ الْجُمْهُورِ فَهَذَا مِمَّا يَقْضِي مِنْهُ الْعَجَبُ فَأَحْسِنِ تَدَبُّرَكَ.^۲

آنچه که صفت ماهیت است واقعاً، آن معنای اعتباری است و همان موجودیت مصدری است و آنچه که مقدم بر ماهیت است آن وجود است اشکال ندارد. حالت وجود و ذات طبق اصل ذاتی و قراردادی ما، عکس حالت آنها طبق نظر اکثریت است. این چیزی است که مایه تعجب است، پس خوب تأمل کنی

فَحَالُ الْوَجُودِ وَ الْمَاهِيَةِ عَلَى قَاعِدَتِنَا ... [پس

۱. سوره نور(۲۴) آیه ۳۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸:
«هم چون آب نما و سرابی می باشد که در زمین همواری قرار دارد، به طوری که شخص تشنه کام آن را آب گمان می نماید.»
۲. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۱۵.

حال وجود و ماهیت بنابر قاعدهٔ ما] در تأصل و اعتباریت به عکس حال اینها عندالمجهور است. آنها اصالت را به ماهیت می دهند و اعتباریت را به وجود می دهند ما اصالت را به وجود می دهیم و اعتباریت را به ماهیت می دهیم. **فَهَذَا مِمَّا يَقْضَى ...** [پس این از آن چیزهایی است که تعجب آور است، پس با دقت در مورد آن فکر کنید.]

اصل و اساس قول نسبت وجود به خدا

تلمیذ: تقدم عقلی وجود نسبت به ماهیت منتها در اصل تقدم ماهیت است شاید در واقع خلط همین باعث اصالة الماهوی شده نسبت به ظهورات ظهور خود وجود در عالم خارج یعنی همین باعث شده که اینها نسبت به ماهیت اصالت قائل شوند.

استاد: البته علل متعددی دارد؛ یکی اینکه اینها وجود را اختصاص به خود به واسطهٔ عدم سنخیت [می دانند]. برگشت اشکال اصلی قضیه به مسئله سنخیت است یعنی چون بین موجودات و فاعل سنخیتی را ندیدند لذا از آن طرف نمی توانند انکار وجود را در فاعل کنند و از آن طرف اگر بخواهند قائل به دو وجود بشوند اشکال لازم می آید و لازمه اش این است که قائل به تصور ماهیت در وجود شوند چون هر دوئیتی اقتضاء حدود می کند و حدود به مسائل و ذاتیاتی خارج از خود ذات شیء برمی گردد. بنابراین برگشت مسئله به دو وجود است

و دو وجود هم اقتضاء دو ماهیت می کند و ماهیت هم اقتضاء جعل می کند پس ذات باری از غناء ساقط می شود و احتیاجی به علت پیدا می کند. این اشکال باعث شده که به واسطه عدم سنخیت در موجودات و در وجود باری بیایند وجود را به خدا نسبت بدهند و در بقیه قائل به ماهیات بشوند. این اصل و اساس این مسئله است. البته اشیاء و چیزهای دیگری هم در این زمینه ممکن است وجود داشته باشد که هست ولی اصلش این است.

تقدم ماهیت در خارج بر وجود به حسب تحلیل عقلی

اینکه شما در اینجا می فرمایید این مسئله نمی تواند به عنوان تمام العلة باشد زیرا بالأخره وقتی که یک شخصی در خارج یک امری را مشاهده می کند بر حسب تحلیل عقلی هم بخواهد باشد بالأخره می آید یک وجود حقیقی را اثبات می کند و نمی تواند بگوید که وجود حقیقی اش اعتباری است. او که نمی تواند این مسئله را بگوید؛ یعنی این تقدم ماهیت بر وجود در خارج نفی وجود را نمی کند. بله، ممکن است در اینجا بگوییم که مسئله تقدم و تأخر مطرح است. اشکال ندارد در مسئله تقدم و تأخر

حالا ما با شما راه می‌آییم و ماهیت در خارج متقدم
بر وجود است ولی نفی وجود را که نمی‌کند!
آن وقت نقل کلام در آن وجود می‌کند آن وجودی که
هست و شما نمی‌توانید او را نفی کنید آن وجود چه
جایگاهی دارد؟ آیا اعتباری است و از این شیء
خارج که مشاهد ما است انتزاع شده است؟ این طور
است؟ بنابراین عقل تحلیل به وجود و ماهیت نکرد
بلکه عقل آمد یک امر حقیقی را ثابت کرد و آن هم
ماهیت است و وجود هم که کشک است و فایده‌ای
ندارد! مثل اینکه شما بگویید که عقل الآن این فرش
را به یک رنگی و به یک پشمی تحلیل می‌کند و این
پشم و این سجّاد و فرشی که الآن در اینجا هست و
ما روی آن نشسته‌ایم دو چیز دارد؛ یکی خود ماده
است و یکی هم همان صورت نوعیه‌اش است. حالا
رنگ و اینها که عوارض است. صورت نوعیه‌اش که
همان صورت صوفیت و پشمیت و اینها باشد این
صوفی که الآن هست این صورت برای این ماده
است. این تحلیلی که عقل می‌کند ما به تقدم و به
تأخر کار نداریم آیا صورت مقدم بر ماده است یا ماده
مقدم بر صورت است؟ این خودش یک بحثی است

که می گویند که نه، آن صورت مقدم بر ماده است. بله، نسبت به ماده به عنوان هیولا، هیولا بر صورت مقدم است چون هیولا به معنای قوه است و بعد فعلیت پیدا می کند ولی از آن طرف تا شیئی صورت نداشته باشد فعلیت ندارد و وقتی فعلیت نداشته باشد تحول پیدا نمی کند. این عقل که می آید الآن این فرش را به یک ماده و به یک صورت نوعیه تحلیل می کند آیا می تواند با اثبات صورت نوعیه ماده را نفی کند؟ پس این صورت نوعیه به چه قرار گرفته است؟ صورت به هوا که تعلق نگرفت! یک ماده ای در آن هست حالا آن ماده الآن به صورت صوفیت درمی آید فردا این ماده به صورت رمادیت درمی آید و رماد می شود. صورتش عوض شد آنهایی که قائل به تقدم ماهیت بر وجود در خارج هستند با اثبات تقدم که نمی توانند نفی وجود را بکنند! بله، بر فرض اینکه در خارج ماهیت مقدم بر وجود است بر حسب تحلیل عقلی، چون تا شیء در خارج نباشد انسان نمی تواند جنس و فصل برای او اثبات کند، باید در خارج باشد و در خارج بودن به معنای تعلق ماهیت به وجود

است چون وجود بدون ماهیت که نمی‌شود در خارج باشد. آن وجود بدون ماهیت مربوط به ذات باری است و الاً هر وجودی در خارج ماهیتی می‌خواهد پس اگر عقل بخواهد حکم به وجود و ماهیت کند این مترتب بر این است که این ماهیت متصف به وجود در خارج شده باشد. حالا ماهیت در خارج به حسب تحلیل عقلی بر وجودش مقدم است چون تا وجود صورت خارجی نگیرد عقل نمی‌تواند تحلیل کند پس تحلیل عقل متأخر از صورت گرفتن وجود است که همین ماهیت می‌شود ولی این نفی وجود را نمی‌کند، نفی وجود از کجا آمد؟!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد